

شهید عباس توفیقی



نام پدر	عبدالرضا
تاریخ تولد	۱۳۴۹/۰۶/۱۸
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۱۰/۰۴
محل شهادت	ام الرصاص
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	سوم راهنمایی
مدفن	دهقاید

زندگینامه

زندگینامه شهید

بسیجی شهید عباس توفیقی در سال ۱۳۴۹ در خانواده ای مذهبی و کشاورز در روستای دهقاید چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی را در همان روستای دهقاید سپری کرد و سپس وارد مدرسه راهنمایی ادب گردید و تا کلاس دوم راهنمایی در آن آموزشگاه ادامه تحصیل داد و سپس به منظور گذراندن کلاس سوم راهنمایی، راهی مدرسه شهید مصطفی خمینی برازجان شد. در همان دوران به شوق دفاع از میهن اسلامی و مذهب در بسیج روستای دهقاید ثبت نام کرد. با اینکه سن زیادی نداشت، حضور در جبهه جنگ را بر تحصیل ترجیح داد و به صف مشتاقان الله پیوست. عباس طی چند مرحله راهی جبهه جنگ حق علیه باطل شد.

اوایل سال ۱۳۶۵ جهت لبیک گفتن به ندای رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی(ره) برای اولین بار رهسپار جبهه های جنوب شد. پس از مدتی با اصرار زیاد فرماندهان، جهت دیدار خانواده به روستای خود مراجعت کرد. ولی دلش لبریز از عشق و رسیدن به هدف بود و به همین دلیل در روزهای مرخصی آرام و قرار نداشت و مجدداً در آذرماه سال ۱۳۶۵ با کاروان عاشقان کربلا راهی جبهه شد. هنوز چند روزی نگذشته بود که عملیات کربلای ۴ آغاز شد. او که غرق در شور و شوق برای رسیدن به کمال انسانیت و معنویت بود. دوش به دوش هم رزمانش در این عملیات همراه با شهید مرادی به عنوان کمک تیرانداز شرکت نمود و در حین عملیات بود که با چشمی باز و دلی روشن سرانجام در تاریخ ۶۵/۱۰/۲۰ در منطقه شلمچه به دیدار معبود خود شتافت و مدتی ۱۱ سال خانواده داغ دیده او در غم هجران او بسیار شب ها و روزها می سوختند تا بالاخره همانگونه که با کاروان عاشقان رهسپار شده بود، با کاروان لاله های پر پر شده پس از سال ها هجران و دوری به زادگاه خود برگشت تا چشم پدر و مادر خود را روشن کند.

رفتار و اخلاق شهید:

جوانی شاد و بشاش بود و در میان هم سن و سالان از احترام خاصی برخوردار بود. هیچ گاه نشد که از انجام تکالیف احساسی ضعف و ناتوانی کند. به علم آموختن علاقه شدیدی داشته. همواره به دوستان، رفتن به مسجد و شرکت در فرایض دینی را گوشزد می کرد. علی رغم جسم کوچکی که داشت در پوست خود نمی گنجید و همیشه پر جوش و پر خروش بود. در وفای به عهد و احساس مسئولیت در برابر دوستان بسیار محکم و استوار بود، به همه سلام می کرد و حتی در ادای احترام به شخصیت کودکان پیشتاز بود. در مقابل سخت ترین کارها مقاوم بود و هیچ واهمه ای نداشت. از شجاعت خاصی برخوردار بود. در کارهای گروهی با خانواده همراهی و همگامی داشت.

وصیت نامه

وصیت نامه شهید :

با سلام و درود به رهبر کبیر انقلاب اسلامی و با سلام و درود بر خانواده های معظم شهداء. اینجانب عباس توفیقی فرزند عبدالرضا به شماره شناسنامه ۱۳۵۵، متولد ۱۳۴۹ صادره از روستای دهقاید. به فرمان امام عزیز که فرمودند: «به جبهه ها بروید و جبهه ها را خالی نگذارید» من هم به سوی جبهه شتافتم تا حداقل من هم کمکی به اسلام عزیز کرده باشم و تنها آرزوی من در این دنیا این است که در راه خدا کشته شوم و برای رضای خدا بمیرم. زیرا که انسان می خواهد از دنیا برود، پس چه بهتر است که هر چه زودتر راه اسلام را پیموده و به سوی خداوند متعال و بزرگ پر کشد.

تنها وصیت من به شما برادران عزیز این است که راه خدا را بپیمایید. و به سوی خداوند تبارک و تعالی بروید. و تنها راه اسلام عزیز را انتخاب کرده و به سوی او بشتابید. ای خدای بزرگ و مهربان! من گوله باری از گناه همراه دارم از تو می خواهم که گناهان مرا بیامرزی و مرا از بندگان شایسته خود قرار دهی. پروردگارا! من تنها به درگاه تو روی می آورم زیرا که همه مشکلات را می توانی حل نمایی. خدایا آن لحظه ای که من از دنیا می روم و به سوی تو پر می گشایم از شب عروسی هم بهتر و زیباتر است. خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگه دار.

عباس توفیقی مورخه ۷/۹/۶۵

خاطرات

خاطره ای از شهید:

روزهای قبل از عملیات نماز ایشان حال عجیب و غریبی پیدا کرده بودند به طوری که در روستا و جای دیگر چنین حالی از ایشان مشاهده نشده بود. خیلی مظلومانه نمازش را ادا می کرد. زمان خواندن دعاها کمی و توسل ایشان خیلی گریه می کردند. به این خاطر کلمه مظلوم را به کار بردم چون ایشان سعی می کردند گریه خود را از دیگران پنهان کنند. حتی شب ها هنگام خوابیدن نیز خیلی آرام و یا بی صدا، سر به زیر پوش خود می کرد و گریه می کرد. از عرفان و پاکی او جداً زبانم قاصر است. و بجای این که از آب و خیس شدن لباس هایش شکایت کند از همه ما خوشحال تر بود و می گفت: «آن چه می خواستم به دست آوردم» گفتم چه به دست آوردی؟ گفت: «بالاخره غسل شهادت کردم» هر سه نفر، همراه گردان تقریباً ۴ کیلومتر، وارد جزیره ام الرصاص عراق شدیم. در بین دو سنگر مشغول شلیک به عراقی ها بودیم که ناگهان یک عدد گلوله خمپاره ۲۸ مین ما خورد که من زخمی شدم و رفتم داخل سنگر، حدوداً دو ساعت داخل سنگر بودم. سپس با زحمت از سنگر بیرون آمدم و به طرف شهید توفیقی رفتم، بر اثر اصابت گلوله خمپاره جفت پاها را قطع شده بود. با خود زمزمه داشت. او را بغل گرفتم و بوسیدم. نگاهی به قیافه نحیف و کوچک او کردم که حدوداً نیم متر از ایشان بیشتر باقی نمانده بود. به خاطر سختی های عملیات و فشار دشمن بعضی نتوانستیم آن ها را به عقب برگردانیم و در همان جا شربت شهادت نوشید و جان عزیز خویش را فدای اسلام و انقلاب و امام عزیز کرد. تا این درخت نوبا به رشد و نمو خود ادامه دهد.

شرح زندگی از زبان مادر شهید:

در عین حال که بازی گوش بود، اما علاقه زیادی به درس خواندن و رفتن به مدرسه داشت. شهید نماز خواندن را در مسجد یاد گرفت و خانواده را به نماز خواندن و روزه گرفتن تشویق می کرد و در انجام واجبات و ترک محرمات بسیار فعال بود. ایشان در مورد دین و مذهب و حجاب افراد خانواده اش، تعصب شدیدی داشت و هر کجا رفتار غیر اسلامی می دید با آن برخورد می کرد تکالیف روزانه اش را فوری انجام می داد، در حین تحصیل کار می کرد. او در کوره آجرپزی مشغول به کار بود و با وجود سن کمش در گرما تابستان هم کار می کرد تا پول تو جیبیش را خودش در بیاورد. همیشه با نمره خوب قبول می شد. شهید علاقه زیادی به تلاوت قرآن داشتند و ما را همیشه تشویق به تلاوت قرآن می کردند.



سازمان جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر